

اردولیرالیسم و تکوین دولت مدرن در آلمان

علی صباغیان^۱ ID، سعید انوری^۲ ID

^۱ نویسنده مسئول: استادیار، گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: sabbaghian@ut.ac.ir
^۲ دانشجوی دکتری مطالعات اروپا، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: saeedanvari63@ut.ac.ir

چکیده

اردولیرالیسم در زمان یک بحران شدید اقتصاد سیاسی لیبرال در جمهوری وایمار آلمان پدیدار شد؛ در واقع نوعی تلاش سیاسی هماهنگ برای بازیابی عقلانیت اقتصاد آزاد در رفتار دولت و نیز رفتار شرکت‌کنندگان در بازار وجود داشت. بنابراین، دولت لیبرال به‌عنوان شالوده ضروری اقتصاد آزاد و به‌مانند قدرتی که بتواند چارچوب شرایط مورد انتظار را برای دخالت «دست نامرئی» در اقتصاد برای تسهیل و حفظ آزادی آن فراهم کند، معرفی شد. از این رو، هدف اصلی این پژوهش بررسی نقش اردولیرالیسم آلمانی در فرایند تاریخی تکامل نهاد دولت در آلمان است. دو پرسش پژوهشی در این نوشتار عبارت‌اند از: ۱. دولت آلمان دارای چه بنیان‌ها و ویژگی‌هایی است؟ ۲. از دیدگاه دولت‌سازی بر مبنای تعریف هگل، اردولیرالیسم چه نقشی در تاریخ سیاسی آلمان ایفا کرده است؟ در فرضیه پژوهشی، بیان می‌شود که اردولیرالیسم بر مبنای آموزه‌های یونان باستان، مسیحیت و عصر روشنگری، لیبرالیسم آنگلوساکسون را به نفع «خیر جمعی» هماهنگ کرده، و با ایجاد فضایی حائل میان نهادهای «دولت سیاسی» و افراد جامعه، بر مبنای بازار و فرایندهای آن، «جامعه مدنی» را تکامل بخشیده و از این راه فرایند تکوین نهاد دولت در آلمان را پیش برده است. تحلیل «تاریخ ایده‌ها» در مرکز توجه این پژوهش قرار دارد. در این روش، ایده‌ها در روند تکوین و تکامل خود در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و به تکوین نهادها (مانند نهاد دولت) می‌انجامند. افزون‌بر مطالعه آثار نظریه‌پردازانی همچون هگل و وبر، منابع دست‌دوم که از سوی پژوهشگران برپایه استفاده از منابع دست‌اول ایجاد شده‌اند، و دربرگیرنده مقاله‌ها و کتاب‌هایی هستند که رویدادهای گذشته با اهمیت تاریخی را توصیف می‌کنند، بررسی می‌شوند. یافته‌های تبیین بنیان نظری اردولیرالیسم آلمان و بررسی نقش آن در فرایند تکامل نهاد دولت در این کشور نشان می‌دهد که جمهوری فدرال آلمان با وجود وفاداری کامل به بنیان‌های لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی، توانسته است با تعدیل لیبرالیسم به نفع دولت، و ایجاد گونه‌ای ویژه از لیبرالیسم به نام اردولیرالیسم، ضمن تکوین و تکامل «جامعه مدنی» به‌عنوان بخشی از بدنه دولت در معنای هگلی آن، فردگرایی افراطی را مهار کند و خیر عمومی و عدالت اجتماعی را در متن سنت لیبرال به انجام رساند.

واژه‌های کلیدی: اردولیرالیسم، آلمان، دولت، هگل، نئولیبرالیسم

* استناد: صباغیان، علی؛ سعید انوری. (۱۴۰۲، بهار) «اردولیرالیسم و تکوین دولت مدرن در آلمان»، فصلنامه سیاست، ۵۳، ۱:

DOI: 10.22059.JPQ.2020.267111.1007323، ۱۶۳-۱۸۵

تاریخ دریافت: ۲۳ تیر ۱۳۹۸، تاریخ بازنگری: ۱۹ اسفند ۱۴۰۱، تاریخ تصویب: ۴ اردیبهشت ۱۴۰۲، تاریخ انتشار: ۲۴ خرداد ۱۴۰۲

۱. مقدمه

میزان، حدود و چگونگی نقش‌آفرینی نهاد دولت در فرایندهای اقتصادی یک کشور، اصلی‌ترین مسئله مورد توجه اقتصاد سیاسی است، چنانکه می‌توان گفت رویکردهای اقتصاد سیاسی همواره دارای رویکردی ویژه به مسئله «دولت» هستند. بر همین اساس می‌توان از پیوند اقتصاد سیاسی و نظریه دولت، به تحلیل‌هایی کارآمد در زمینه اثرگذاری متقابل اقتصاد و سیاست رسید. آلمان، به‌عنوان یکی از اقتصادهای قدرتمند جهان، صاحب تجربه‌هایی منحصر به فرد در زمینه الگوسازی اقتصادی و تکوین نهاد دولت است. از یک سو این کشور در متن و زمینه اقتصاد بازار و نئولیبرالیسم^۱ توانسته است با حفظ آرمان عدالت اجتماعی، الگویی ویژه در برابر لیبرالیسم کلاسیک آنگلوساکسون به نمایش بگذارد و به دام «انحصارگرایی بازار» نیفتد؛ و از سوی دیگر دولت-ملل آلمان از زمان اتحاد واحدهای سیاسی آلمانی‌زبان در زمان بیسمارک (۱۸۷۱)، تا نیمه سده بیستم همواره با بحران و کشمکش در سطوح درونی و بیرونی روبرو بوده و گویی راهی ویژه و منحصر به فرد را پیموده است.

هدف اصلی این پژوهش، پرداختن به نقش اردولیبرالیسم^۲ آلمان در فرایند تکوین و تکامل دولت است، تا روشن شود که چگونه نظام اردولیبرال آلمان توانسته است از پس فراز و فرودهای فراوان تاریخ آلمان، دولت و بازار را به تعادلی بهینه برساند، و در عین حال که نیروهای سیاسی داخلی را در نظامی دموکراتیک ادغام می‌کند، خود نیز در نظم نئولیبرال جهانی ادغام شود. تلاش خواهد شد تا روند تکاملی دولت آلمان، با تمرکز بر سده بیستم، در پرتو جستار اقتصاد سیاسی (با تمرکز بر اردولیبرالیسم) بازنمایی شود. دو پرسش پژوهشی مقاله حاضر عبارت‌اند از: ۱. دولت آلمان دارای چه بنیان‌ها و ویژگی‌هایی است؟ ۲. از دیدگاه دولت‌سازی بر مبنای تعریف هگل، اردولیبرالیسم چه نقشی در تاریخ سیاسی آلمان ایفا کرده است؟ در فرضیه پژوهشی استدلال می‌شود که «اردولیبرالیسم بر مبنای آموزه‌های یونان باستان، مسیحیت و عصر روشنگری، لیبرالیسم آنگلوساکسون را به نفع خیر جمعی هماهنگ کرده، و با ایجاد فضایی حائل میان نهادهای دولت سیاسی و افراد جامعه، بر مبنای بازار و فرایندهای آن، جامعه مدنی را تکامل بخشیده و از این راه فرایند تکوین نهاد دولت در آلمان را پیش برده است». این فضا را می‌توان در منظومه نظری هگل، با مفهوم «جامعه مدنی»^۳ یا «دولت بیرونی»^۴ توضیح داد. بررسی و تحلیل «تاریخ ایده‌ها»^۵ در مرکز توجه این پژوهش قرار دارد. در این روش، ایده‌ها در روند تکوین و تکامل خود در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و به تکوین نهادها

1. Neoliberalism
 2. Ordo-liberalism
 3. Die Bürgerliche Gesellschaft (The Civil Society)
 4. Der äußere Staat
 5 Die Ideengeschichte

(مانند نهاد دولت) می‌انجامند؛ بنابراین روشی تاریخی با اتکا به روند تکامل ایده‌هاست. افزون‌بر مطالعه آثار نظریه‌پردازانی همچون هگل و وبر، منابع دست‌دوم که از سوی پژوهشگران بر پایه استفاده از منابع دست‌اول ایجاد شده‌اند و دربرگیرنده مقاله‌ها و کتاب‌هایی هستند که رویدادهای گذشته با اهمیت تاریخی را توصیف می‌کنند، بررسی می‌شوند. از نظریه دولت هگل به‌عنوان چارچوب نظری استفاده شده است، تا دولت و ارکان آن، همچنین ویژگی‌های اصلی هریک از این اجزا تعریف و تبیین شوند. سپس ماهیت اردولیرالیسم به‌عنوان مکتب اقتصادی سیاسی آلمان و ریشه‌های فکری آن بررسی شده است. در ادامه، با تحلیل رویدادهای تاریخی آلمان، اصلی‌ترین تلاش‌های این کشور برای دولت‌سازی بررسی شده است. پس از این مرحله، با استفاده از رویکرد تاریخی، به معرفی عناصر اصلی «اردولیرالیسم» به‌عنوان برداشت آلمانی از نئولیرالیسم و تأثیر آن بر نهاد دولت در آلمان پرداخته شده و در بخش پایانی سهم و نقش اردولیرالیسم در ایجاد و تکامل نهاد دولت آلمان نشان داده شده است.

۲. پیشینه پژوهش و چارچوب نظری

چارچوب نظری مورد استفاده در این مقاله برای تبیین نظری بحث نظریه «دولت» در منظومه نظری گئورگ ویلهلم فریدریش هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) است. در این نظریه دولت غایت و هدفی عقلانی-اخلاقی است که فرد انسانی بدون ادغام در آن به سعادت نخواهد رسید و عقل بشری بدون قرار گرفتن در ساحت آن، سیر بلوغ و تکامل خود را به انجام نخواهد رساند. هگل بر آن بود که انسان اروپایی می‌بایست بار دیگر، و این بار در فرایندی خودآگاه، بهشت گمشده یونان را بازیابد و با تعلق خود به پیکره ارگانیک دولت، عقل بشری را به سر حد تکامل خود برساند؛ فرد انسانی بدون وصول به این کلیت ارگانیک، ناقص و نابالغ و رشدنا یافته خواهد ماند (وینسنت، ۱۳۹۴: ۱۸۳).

به‌غیر از «دولت نهایی» که سرمنزل نهایی فرد انسانی، و غایت اخلاقی و عقلانی اوست، هگل دو گونه دیگر از مقوله دولت را برمی‌شمارد و وارد نظام نظری خود می‌کند: «دولت سیاسی»^۱ و «دولت بیرونی» یا «جامعه مدنی». دولت سیاسی، شکل تعیین‌یافته دولت است که قانون اساسی، قوای حاکم و سازمان‌ها و نهادهای حکومتی را در برمی‌گیرد. در مقایسه با تعریف حقوقی-سیاسی دولت، که آن را به چهار عنصر سرزمین، مردم، حکومت و حاکمیت تقسیم می‌کند، دولت سیاسی هگلی را می‌توان کمابیش معادل مفهوم «حکومت»^۲ دانست؛

1. Der politische Staat (Political State)
2. Gouvernement (Government)

سازمانی بوروکراتیک و نهادین، که دولت از راه آن اعمال حاکمیت می‌کند. جامعه مدنی در نظام فکری هگل، بخشی از بدنه ارگانیک دولت است و چون بیرون از دولت سیاسی (حکومت) قرار دارد، هگل آن را دولت بیرونی می‌نامد. جامعه مدنی حوزه‌ای حائل میان دولت سیاسی و افراد جامعه است، که فرد پس از خروج از نهاد خانواده بدان وارد می‌شود، وجود پیوندی ناگسستنی میان منافع خود و منافع جمع را می‌آموزد، منافع خود را از راه نهادهای عمومی پیگیری می‌کند و در نهایت «جامعه‌پذیر» می‌شود. جامعه مدنی، فرد را در اجتماع سیاسی ادغام^۱ و فردگرایی افراطی او را مهار می‌کند (پلامناتز، ۱۳۶۷: ۲۰۳). رشد عقل انسانی و آگاهی نسبت به جامعه و منافع جمعی در این حوزه اتفاق می‌افتد، و فرد انسانی از خلال جامعه مدنی آماده وصول به دولت نهایی می‌شود. نیرومندترین سنت نظری درباره موضوع جامعه مدنی تا پیش از هگل، سنت لیبرالی بود. لیبرال‌ها بر آن بودند که جامعه مدنی در پی عقب‌نشینی دولت از بازار و عرصه اقتصاد شکل گرفته است و جامعه مدنی عرصه غیاب دولت است. هگل پذیرفت که بازار ستون فقرات جامعه مدنی است، اما از دید او جامعه مدنی در تحلیل نهایی خود بخشی از پیکره دولت است. می‌توان گفت از دید هگل، دولت (در معنای کلی و نهایی آن) از جامعه مدنی عقب رانده نمی‌شود، بلکه از آن «برتری» می‌یابد؛ در این حوزه به‌طور مستقیم حاضر نیست، اما زندگی جمعی انسان رو به‌سوی آن دارد. هگل با تعدیل فردگرایی لیبرالی، جامعه مدنی را دوباره به سیاست پیوند داد (Löwenstein, 1927: 45).

در نظام هگلی، جامعه مدنی نظامی از نهادهای واسطه است که با حائل شدن میان فرد و دولت سیاسی، هم فرد را به‌سوی ادغام در دولت نهایی راهبری می‌کند، و هم او را از اعمال قدرت مستقیم نهادهای دولت سیاسی حفاظت می‌کند. این نهاد مانند ضربه‌گیری میان دولت سیاسی و فرد، هم این دو را با یکدیگر مرتبط نگاه می‌دارد و هم از سایش و فرسایش میان دولت سیاسی و آحاد جامعه جلوگیری می‌کند. بر اساس آنچه هگل در بند ۲۷۰ کتاب *نقد فلسفه حق* می‌گوید، دولتی که به‌دلیل پیشرفت و گسترش نهادهایش، به دولتی قدرتمند تبدیل شده است، می‌تواند رویکردی لیبرال‌تر اتخاذ کند و بخشی از امور اجتماعی را به جامعه مدنی «محول کند» (چاندوک، ۱۳۷۷: ۶۷). بر این مبنا پذیرش خودسامانی نهادهای بیرون از دولت سیاسی، نتیجه افزایش قدرت دولت است نه پیامد ضعف و عقب‌نشینی آن. این بخشی از فرایند بلوغ دولت است که دخالت مستقیم نهادهای دولت سیاسی در امور جامعه و اقتصاد، کاهش یابد و شهروندان مجاز باشند در فضایی مستقل از دولت سیاسی، اما در نهایت محاط در حیطه قدرت دولت، زندگی اقتصادی و اجتماعی خود را سامان دهند. این نکته مهم‌ترین تفاوت میان قرائت

-
1. Integrated
 2. Die Transendenz

هگل از جامعه مدنی و درک لیبرال از این نهاد است. لیبرال‌ها جامعه مدنی را بیرون از دولت می‌دانستند، درحالی‌که هگل آن را جزئی از پیکره دولت، هرچند بیرون از دولت سیاسی می‌دانست (وینست، ۱۳۹۴: ۲۰۰-۲۱۰).

جامعه مدنی عبارت است از حیطه‌ای بیرون از «دولت سیاسی»^۱ و حائل میان این نهاد و جامعه، که خصلت اقتصاد سرمایه‌داری به آن راه یافته است و متکی به منطق اقتصاد بازار است. جامعه مدنی، میان جامعه و دولت سیاسی واقع شده است و شهروندان در این حوزه با اتکا به منطق سود حداکثری، از راه نهادهای عمومی، به‌ویژه نهاد بازار به پیگیری اهداف خویش می‌پردازند و طی این فرایند به‌طور ضمنی به منافع جمعی نیز سود می‌رسانند و عقل خویش را در تعامل با سایر خرده‌های انسانی قرار می‌دهند. انسان‌ها در این فرایند، جامعه‌پذیری را می‌آموزند و آماده گذار به مرحله نهایی دولت (دولت اخلاقی) می‌شوند. دولت سیاسی و نهادهای آن نیز در این فرایند مدافع کسانی است که در پی دلبستگی‌ها و منافع خویش هستند. دولت حقوق قانونی آنان را نسبت به مال و جان و آزادی‌شان پاس می‌دارد. جامعه مدنی نظامی متشکل از نهادهای واسطه میان فرد و دولت سیاسی است. این نهادها از یک‌سو فرد را در جامعه‌پذیری، و او را در نهاد دولت ادغام می‌کنند و از سوی دیگر او را از نظارت و نفوذ مستقیم نهادهای دولت سیاسی محفوظ می‌دارند (Löwenstein, 1927: 31).

کتاب *عناصر فلسفه حق* مهم‌ترین اثر گئورگ ویلهلم فریدریش هگل درباره چیستی و ویژگی‌های دولت به‌شمار می‌رود. این فیلسوف آلمانی در بند ۱۸۸ این رساله، عنصر اصلی جامعه مدنی را - که خود بخشی از پیکره دولت به‌شمار می‌رود- «میانجی‌گری میان نیاز و ارضای فرد از راهکار [مشارکت در امر اقتصادی] و کار و ارضای نیازهای همه دیگران» می‌داند و این رابطه متقابل را «نظام نیازها» می‌نامد (هگل، ۱۳۷۸: ۲۴۱). مشخص است که جامعه مدنی هگل به‌عنوان «امری میانجی»، وظیفه‌ای مهم بر عهده دارد: ایجاد آشتی و تفاهم میان فرد انسانی و هموعانش، از راه مشارکت در امر اقتصادی (کار). بر این مبنا می‌توان گفت جامعه مدنی (دولت بیرونی)، فرد را از شاهراه کار، به سرمنزل تفاهم با امر جمعی می‌رساند.

هگل در بند ۲۳۶ از رساله خود بر مقوله‌ای به نام «حق همگان» انگشت تأکید می‌نهد و می‌نویسد: «وقتی کالاهایی که مصرف همگانی دارند به‌صورت همگانی وارد بازار شوند، به فردی ویژه عرضه نمی‌گردند، بلکه به فرد به معنای کلی، یعنی همگان عرضه می‌گردند» (هگل، ۱۳۷۸: ۲۷۴). او در بند مذکور تأکید می‌کند که نظارت بر بازار به‌عنوان حقی همگانی می‌بایست بر عهده دولت باشد و آزادی مبادله اقتصادی نباید به وجهی باشد که به خیر همگانی آسیب برساند. در نظام اجتماعی-اقتصادی موردنظر هگل، بازار بر مبنای سود فردی در قالب فعالیت

۱. به همین اعتبار نیز دیگر آن در زبان هگل «دولت بیرونی» است

اقتصادی سامان می‌یابد، اما دولت وظیفه‌ای مهم در قبال جامعه بر عهده دارد: نظارت بر توزیع کالاهای عمومی و حراست از حقوق عمومی (خیر همگانی) در برابر سازوکارهای بازار. اصلی‌ترین مفروض‌ها و شاخص‌های نظریه دولت هگل، که در مقاله حاضر با هدف توضیح نقش اردولیبیرالیسم آلمان در فرایند تکامل دولت در آلمان استفاده می‌شود، عبارت‌اند از: اصالت دولت به‌عنوان امری اخلاقی-عقلانی و حوزه‌ای که در آن آزادی و منافع فردی با خیر جمعی پیوند می‌خورد، نبود جدایی میان فرد و دولت، و همچنین اهمیت جامعه مدنی با محوریت بازار، و به‌عنوان نظامی از واسطه‌ها میان دولت سیاسی و خانواده، که فرد را در غایت اخلاقی-عقلانی دولت ادغام^۱ می‌کند.

۳. ریشه‌های فکری اردولیبیرالیسم

اگرچه پیدایش و بروز اردولیبیرالیسم مکتب اقتصاد سیاسی آلمان در سده بیستم بوده است، مبانی آن ریشه در اندیشه‌های تاریخی مختلفی دارد. در ریشه‌یابی نظری مکتب اقتصادی آلمان (بازار اجتماعی) می‌توان سه منبع اصلی را به‌عنوان سرچشمه‌های اصلی در نظر گرفت: نخست، میراث فکری یونان باستان؛ دوم، میراث فکری و هویتی برآمده از مسیحیت؛ و سوم، عصر مدرن و رهیافت‌های سکولار بیشتر برآمده از انقلاب کبیر فرانسه (Muresan, 2014: 9). رگه‌هایی از هر یک از این ریشه‌های تاریخی در تأثیر اردولیبیرالیسم بر شکل و شمایل دولت مدرن در آلمان به‌ویژه در سده بیستم مشاهده‌شدنی است. اصلی‌ترین میراث فکری یونان باستان، که مکتب «بازار اجتماعی آلمان» و درک و نگاه آلمانی از انسان و اجتماع را شکل داده است، تلقی «اجتماعی» یا «مدنی» از انسان است. بنیاد اندیشه‌ها و مکاتب اقتصادی بر تلقی این مکاتب از انسان، و تعریف چیستی و سعادت او استوار است. این تلقی و تعریف، در یونان باستان، طبیعتی سرتاسر «اجتماعی» دارد. انسان در تفکر یونانی، موجودی به‌خودی‌خود اجتماعی (خواهی‌نخواهی مدنی) تعریف می‌شود و سعادت و خیر او نیز تنها در زیست اجتماعی پژوهش‌شدنی است. همین تلقی نیز سبب می‌شود غایت و هدف زندگی انسان، «خیر جمعی» تعریف شود، نه «منفعت فردی». تأکید بر اهمیت و جایگاه جامعه به‌عنوان واحدی اصیل و مستقل از تک‌تک افراد، که به‌منزله تنها راه تأمین سعادت انسان مورد توجه قرار می‌گیرد، اصلی‌ترین میراث فکری یونان باستان برای اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی بشر است (Cole & Hartmann, 2023; Roberts, 2007: 499-510). نظام اقتصادی آلمان نیز بر اساس اصلی‌ترین آموزه‌های خود، از جمله قانون اساسی، به مقوله جامعه، حقوق اجتماعی و اصالت زیست اجتماعی توجهی ویژه دارد. در این نظام

1. Integrate
2. Soziale Marktwirtschaft

اقتصادی نیز پیوند انسان‌ها با یکدیگر در قالب اصولی چون «همبستگی اجتماعی»^۱، «دولت اجتماعی» و «شراکت محوری»^۲ تجلی می‌یابد. در این نظام اقتصادی و اجتماعی مقوله «خیر جمعی»^۳ به‌عنوان غایت و هدف زندگی انسان تعریف شده و مبنای سامان‌دهی نظم اقتصادی و اجتماعی نیز بر همین رهیافت استوار است. فهم اجتماعی از انسان و غایت او، به‌درستی همان مؤلفه‌ای است که نمونه آلمانی نئولیبرالیسم را از قرائت‌های آنگلو ساسکسون جدا می‌کند و بدان هویتی مستقل می‌بخشد (Young, 2014: 37). این تصور از انسان و اجتماع، آن زمان بیشتر خودنمایی می‌کند که آن را در برابر این آموزه محافظه‌کاری انگلیسی قرار دهیم که جامعه وجود ندارد، این افراد انسانی‌اند که وجود دارند. روشن است که این آموزه وقتی به‌صورت سامان اقتصادی درآید، منفعت و سود فردی را مبنای غایت نظام اقتصادی خود قرار دهد، چنانکه در نئولیبرالیسم انگلیسی، و در پایان دهه ۱۹۷۰، در تاجریسم^۴ و ریگانیسم^۵ خودنمایی می‌کند. نظام اقتصادی و سیاسی آلمان به‌طور دقیق در برابر این دیدگاه قرار دارد و جامعه را کلتی اصیل، مستقل از اعضا و واجد کارکردها و کارویژه‌های خاص خود می‌داند. این تلقی اجتماعی از انسان، ریشه‌ای عمیق در آموزه‌های یونانی نسبت به انسان و اجتماع دارد، و از همین رو نیز می‌توان آموزه‌های یونان باستان را یکی از ریشه‌ها و آبشخورهای اصلی مکتب اقتصادی آلمان دانست.

آموزه‌های فکری و هویتی برآمده از مسیحیت دومین آبشخور نظام اقتصاد سیاسی اردولیرالیسم آلمان به‌شمار می‌رود. یکی از فرازهای مهم تاریخ اندیشه غرب، ترجمه و تفسیر اندیشه‌های یونان باستان در متن فرهنگ و دیانت مسیحی در سده‌های میانه بود. مسیحیت در این دوران به‌ویژه به کمک دو اندیشمند بزرگ، که صاحب مرجعیت دینی در کلیسای کاتولیک بودند، یعنی سنت آگوستین و سنت توماس آکویناس^۶، به‌واسطه ارتباط فرهنگی با مسلمانان، به متون ترجمه‌شده از یونان باستان دست یافت و به شرح و تفسیر و «درونی‌سازی»^۷ آموزه‌های آن همت گماشت. حاصل برهم‌کنش مسیحیت و اندیشه یونان باستان، فهمی ارسطویی از آموزه‌های کتاب مقدس بود که در تمام دوران سده‌های میانه، بر رویکردهای کلیسای کاتولیک و شارحان و مفسران رسمی مسیحیت حکم می‌راند. شناسه‌های اصلی این تفسیر در حوزه اقتصاد سیاسی از این قرار است:

1. Solidarität
2. Korporatismus
3. Gemeinwohl
4. Thatcherism
5. Reaganism
6. Thomas Aquinas
7. Die Verinnerlichung

- در مسیحیت کاتولیک، وظیفه دولت عبارت است از تضمین زندگی سعادت‌مندانه برای شهروندان، بدان‌معنا که دولت صاحب تکلیف و کارویژه‌ای است که می‌بایست از منظر مسئله زندگی اجتماعی انسان و سعادت دنیوی و اخروی او مورد توجه قرار گیرد؛
- تجارت و کسب درآمد و سود، در میان مردم تشویق و ترویج می‌شد، اما با تقید اخلاقی نسبت به اصل عدالت و انصاف و تأکید بر ممنوعیت ربا؛
- قداست و ارزش ذاتی «کار»، بدان‌معنا که در فرایندهای اقتصادی آنچه صاحب ارزش و اصالت است، خدمت کردن انسان‌ها به یکدیگر و جامعه است، نه تنها بیشینه کردن سود شخصی. به همین اعتبار هدف غایی و نهایی کار، رفع نیاز جامعه است، نه کسب سود به هر قیمت. این امر در قالب ویژگی مسئولیت‌پذیری و توجه به کار و فعالیت اجتماعی به‌منظور حصول به خیر جمعی، از ویژگی‌های اصلی اردولبرالیسم آلمان به‌شمار می‌آید (Meiers, 2015: 14)؛
- در نظام مدرسی^۱ مسیحی، هدف جامعه و زندگی جمعی انسان عبارت است از «زیستن بر وفق فضیلت‌ها». بر مبنای همین نکته می‌توان تداوم اندیشه یونانی در متن مسیحیت را بازشناخت، بدین‌معنا که مسیحیت نیز به‌عنوان دومین رکن فرهنگ غرب، انسان و سعادت و فضیلت‌مندی او را در متن «جامعه» می‌فهمد و برای «خیر جمعی» اصالتی ذاتی قائل است؛
- آموزه‌های مسیحی سده‌های میانه، به‌ویژه بر اساس آموزه‌های آگوستین و سن توماس، ارزش‌های دیگری را نیز در تلقی اجتماعی غرب به‌وجود آورده است، که سده‌ها بعد در میان مؤلفه‌های مکتب بازار اجتماعی آلمان خودنمایی می‌کند. برای نمونه می‌توان از ارزش‌هایی چون «همبستگی و تعاون»^۲ به‌عنوان ضرورتی اخلاقی به‌منظور جلوگیری از رشد فقر و بی‌توجهی اغنیا به فقرا نام برد. نفس این امر که برخورداران در برابر محرومان تکلیفی به‌عهده دارند، از مهم‌ترین ریشه‌های گرایش به حمایت‌گری و ضرورت حمایت جامعه از محرومان است. اصل دیگر که ریشه در نظام ارتباطی درونی کلیسای کاتولیک و چگونگی پیوند میان رأس نهاد کلیسا با سایر ارگان‌ها و زیرمجموعه‌های این نهاد قدرتمند سده‌های میانه دارد، عبارت است از «اصل تصمیم‌گیری نامتمرکز»^۳. بر اساس این اصل، هرگاه واحدهای کوچک‌تر از یک مجموعه به‌طور مستقل توان حل مسئله یا اتخاذ تصمیمی را داشته باشند، سرپرست آن مجموعه یا واحدهای بالادست حق دخالت در سرنوشت آنها را ندارند. این تلقی از رابطه مرکز و پیرامون، می‌تواند راهگشای گونه‌ای

1. Scholastic
2. Solidarität
3. Subsidiaritätsprinzips

استقلال و خودگردانی واحدها باشد، چنانکه در نظام فدرالی آلمان نیز به‌طور آشکار به پیدایش و بروز می‌رسد. اصل خودگردانی در تصمیم‌گیری و نبود تمرکز در ایجاد سازه‌های اصلی و شالوده‌های بنیادین اتحادیه اروپا نیز مورد توجه قرار گرفته است (Muresan, 2014: 17).

پس از آغاز اصلاحات دینی و پیدایش پروتستانتیسم^۱ در سده پانزدهم، مسیحیت همچنان با وجود عقب‌نشینی گام‌به‌گام از زندگی دنیوی، همچنان دارای نقشی تعیین‌کننده در ایجاد انگاره‌های اساسی حوزه اقتصاد سیاسی به‌عهدده داشت. چنانکه ماکس وبر در نوشته مهم خود، «اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری» اشاره می‌کند، اصلاح دینی از سوی مارتین لوتر و ژان کالون، با تشویق فردگرایی و تعدیل روحیه پارسایی و کم‌خواهی و جماعت‌گرایی گنجانده شده در کاتولیسیسم، زمینه‌ای مساعد برای پا گرفتن سرمایه‌داری در جهان غرب ایجاد کرد. سرمایه‌داری، به‌عنوان نظام اقتصادی-سیاسی که بر مبنای تلاش و کوشش افراد برای برخورداری از حداکثر سود، و اهمیت قائل شدن برای رفاه دنیوی شکل گرفته است، بر اساس این تحلیل، مدیون آموزه‌های دنیاگرای لوتر و کالون است، که انسان‌ها را به تلاش برای معاش و بهزیستی اقتصادی در جهان تشویق می‌کردند (وبر، ۱۳۸۵: ۱۱۶). در کنار یونان باستان و مسیحیت، سومین منبع یا سرچشمه نظری نظام اقتصادی آلمان، آموزه‌های عصر روشنگری و به‌ویژه شعارها و دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه است. پارادایم این عصر به‌طور ویژه تحت تأثیر سکولاریسم، خردگرایی، روشنگری، ملی‌گرایی، اومانیزم و حقوق ذاتی انسان (مانند حق زندگی، آزادی، رفاه و عدالت اجتماعی) قرار دارد.

۴. ماهیت اردولیرالیسم آلمان

اردولیرالیسم مکتب اقتصاد سیاسی آلمان در بستر آموزه‌های فکری بررسی شده در قسمت پیشین و در واکنش به پیامدهای لیبرالیسم بی‌قاعده اوایل سده بیستم و نیز مداخله‌گری‌های مالی و پولی بعدی نازی‌ها در آلمان پدید آمد. محور اصلی اردولیرالیسم این است که دولت‌ها باید بازارها را به‌گونه‌ای تنظیم کنند که نتایج آن به نتایج نظری در بازار سرتاسر رقابتی نزدیک شود. اگرچه اردولیرالیسم با سایر مکاتب لیبرالیسم از جمله تأکید بیشتر بر پیشگیری از پیدایش کارتل‌ها^۲ و انحصارها^۳ تفاوت دارد، با وجود این شماری از ایده‌های سایر شاخه‌های لیبرالیسم اقتصادی همچون مخالفت نئولیبرالی با سیاست‌های پولی و مالی را حفظ کرده است. از نظر سیاسی، مفهوم اردولیرالیسم ارتباط تنگاتنگی با مرحله نخست اقتصاد بازار اجتماعی

1. Protestantism
2. Cartels
3. Monopolies

آلمان از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۶ دارد، زیرا قوانین آن زمان شامل بسیاری از مقدمات اساسی اردولیبرالیسم بود (Dullien & Guérot, 2012). بنابراین نظام اقتصادی سیاسی آلمان، که آن را اردولیبرالیسم نیز می‌نامند، بی‌شک یکی از گونه‌های نئولیبرالیسم است و در سنت لیبرال نسبت به انسان و جهان معنا می‌یابد. این نظام، که در واقع محصول تفسیر و قرائت آلمانی از لیبرالیسم است، به‌عنوان راه سومی میان لیبرالیسم کلاسیک آنگلو ساکسونی و سوسیالیسم تمرکزگرا درک‌شدنی است (Ptak, 2004: 23). به شرحی که بیان خواهد شد، اصلی‌ترین سرچشمه‌های نظری این مکتب اقتصادی را می‌توان در تاریخ اندیشه غرب و پیوستار تاریخی آن یافت. در این مسیر می‌توان با نگاهی تاریخی روند تکامل ایده‌ها را پیگیری کرد، چنانکه در سنت فکری آلمان نیز رویکرد معطوف به «تاریخ ایده»^۱ رویکردی ریشه‌دار است. در واقع ایده اردولیبرال اقتصاد بازار اجتماعی به‌عنوان یک جایگزین مترقی فراتر از چپ و راست دیده شده است. برخی اندیشمندان آن را یک اقتصاد سیاسی مسئول از نظر اجتماعی می‌دانند که برخلاف ایده‌های نئولیبرالی بازار آزاد، هرگز یک اقتصاد بازار نیست، بلکه به معنای شکلی از حکومت مسئولیت اجتماعی است که از افراد در برابر نوعی همگن‌سازی و نزاع که بازارها ایجاد می‌کنند، محافظت می‌کند (Werner, 2012: 1-2).

در سنت اردو-لیبرال، گستره‌ای از ایده‌های انتزاعی‌تر و همچنین مجموعه‌ای از نسخه‌های ویژه‌تر وجود دارد، از جمله اینکه اقتصاد یک نظام یکپارچه را تشکیل می‌دهد که بازار و دولت می‌توانند در یک رابطه تکمیل‌کننده در آن حضور داشته باشند. افزون بر این، در سنت اردولیبرال ایده‌های اخلاقی تأثیرگذار همچون اینکه انصاف مستلزم همسویی خطرپذیری و مسئولیت‌پذیری است، تأکید بر آزادی فردی، بدبینی نسبت به دموکراسی، تأیید مالکیت خصوصی و نیز مخالفت با قدرت انحصاری وجود دارد (White, 2018: 300). پرسش اساسی در اردولیبرالیسم این است که چگونه می‌توان آزادی بازار را حفظ کرد. آنها استدلال می‌کنند که بازارها نیازمند ارائه چارچوب اخلاقی برای تضمین دوام ارزش‌های لیبرال در رویارویی با خودخواهان حریص و منافع طبقاتی متضادند. از نظر اردولیبرال‌ها رقابت یک ابزار ضروری برای هر جامعه توده‌ای آزاد است و ترویج آزادی کسب‌وکار کارآفرینی وظیفه عمومی است. آنها استدلال می‌کنند که روابط اجتماعی-اقتصادی در نتیجه تضاد طبقاتی سیاسی شده است و بر این اساس خواستار سیاست‌زدایی از روابط اجتماعی-کار بودند. آنها می‌گویند آزادی با مسئولیت همراه است. بنابراین از نظر آنها جامعه به‌عنوان یک جامعه شرکتی متشکل از افراد کارآفرین خودمسئولیت‌پذیر، بدون توجه به موقعیت اجتماعی و شرایط اقتصادی تصور می‌شود (Werner, 2012: 4). اردولیبرالیسم هنگام یک بحران جدی اقتصاد سیاسی لیبرال در

1. Ideengeschichtliche Methode (Method of Historical Ideas)

جمهوری وایمار^۱ پدیدار شد. رویکردهای نظری بنیانگذاران اردولیرالیسم در اوایل دهه ۱۹۳۰ به نقدهای راست‌گرایانه دولت رفاه دموکراتیک وایمار کمک کرد. کار آنها در واقع نوعی تلاش سیاسی هماهنگ برای بازیابی عقلانیت اقتصاد آزاد در رفتار دولت و نیز رفتار شرکت‌کنندگان در بازار بود. بنابراین، آنها دولت لیبرال را به‌عنوان شالوده ضروری اقتصاد آزاد و به‌منابه قدرتی که چارچوب شریایی که در آن می‌توان انتظار داشت دست‌نمائی کار خود را انجام دهد و در اقتصاد برای تسهیل و حفظ «آزادی» آن دخالت می‌کند، معرفی کردند (Biebricher et al., 2022: 12). اصول اردولیرالیسم راه‌سومی را بین نئولیرالیسم خالص آزاد و نیز سوسیالیسم دولتی ارائه می‌دهد. اردولیرالیسم بر این باورند که در پس ایدئولوژی‌ها، منافع قدرت قرار دارد. بنابراین، همان‌طور که نئولیرالیسم در خدمت رانت‌خواری غارتگرانه منافع شرکت‌ها در ایالات متحده و جاهای دیگر قرار گرفته است، اردولیرالیسم در عمل باید از سوی مجموعه‌ای از منافع پشتیبانی شود که منابع قدرت آنها به‌نوعی متوازن باشد که بتوانند در نظم شریک شوند که در آن ترویج رقابت بر اساس مجموعه‌ای از قواعد مورد توافق صورت می‌گیرد. بر این اساس نظم بازار مبتنی بر پراکندگی قدرت در سراسر جامعه، قوی‌ترین تضمین در برابر تهدید ناشی از متمرکز شدن بازار و قدرت سیاسی خواهد بود. یک دولت در چنین نظامی، به اقتصاد بازار به‌عنوان ابزاری برای خدمت به منافع عمومی و نه یک هدف غایی نگاه خواهد کرد (Remington, 2022: 31).

۵. تحول مفهوم دولت در آلمان تا تکوین دولت مدرن

آلمان نیز مانند سایر واحدهای سیاسی اروپا، در جهان پس از جنگ‌های سی‌ساله و در پی امضای قرارداد «وستفالی» در ۱۶۴۸ در راه ملت‌سازی و دولت‌سازی گام برداشت. این فرایند در دیدگاه اندیشمندان سیاسی آلمانی، از جمله گئورگ ویلهلم فریدریش هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) بازتابی عمیق و جدی داشت. در آثار سیاسی این فیلسوف آلمانی مقوله دولت، و معنا و مفهوم آن مرکزیت و محوریت تام و تمام دارد. تأسیس امپراتوری دوم آلمان در ۱۸۷۱ از سوی بیسمارک را می‌توان سرآغاز تلاش نوین آلمان برای استقرار یک دولت ملی دانست. تلاشی که بیش از یک سده با فراز و نشیب‌های فراوان ادامه یافت، هزینه‌هایی کلان برای آلمان و جهان در پی آورد و در نهایت با اتحاد دوباره آلمان در ۱۹۹۰، در مرزهایی مشخص و برخوردار از پذیرش بین‌المللی، سرانجام به استقرار رسید. بسیاری از دشمنی‌ها و کشمکش‌های سیاسی اروپا در سده‌های نوزدهم و بیستم را می‌توان بازتاب و نتیجه کوشش‌های مردم آلمان برای تأسیس دولتی مقتدر و پیشرو دانست؛ تلاشی که در بسیاری موارد به عبور از مرزهای

1. Weimar Republic

همسایگان و درگیر شدن با آنان می‌انجامید و آلمان را برای کشورهای همجوار به خطری هولناک بدل می‌ساخت (Röpke, 1946: 19).

در مقایسه با پویایی و زاینده‌گی سیاسی در فرانسه‌ی انقلابی سده هجدهم و تحولات صنعتی انگلستان در این دوران، آلمان کشوری منفعل به‌شمار می‌آمد. در واقع اگر همزمان با سال‌های پایانی سده هجدهم تا میانه قرن نوزدهم، انگلستان را مهد نوآوری علمی، پیشرفت صنعتی و قدرت‌طلبی استعماری بدانیم و فرانسه را نیز معرف ایده‌های سیاسی مترقی، انقلاب‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه، و همچنین حضور نظامی پیروزمندانه و قدرتمند (با پیدایش ناپلئون بناپارت) به‌شمار آوریم، آلمان در مقایسه با این دو کشور، در عمل کشوری عقب‌مانده و دسته دوم است. کشوری که از یک سو ضرورت رشد و پیشرفت علمی و صنعتی را درمی‌یابد و از سوی دیگر با امواج ناآرامی‌های سیاسی عصر جدید، به‌ویژه انقلاب‌ها و شورش‌ها روبروست و به همین دلیل ثبات و استقرار و یکپارچگی خود را در خطر می‌بیند (Röpke, 1946: 144-151).

در سراسر سده نوزدهم این عقب‌ماندگی، به‌ویژه در فرایند ملت‌سازی و دولت‌سازی نیز نمایان بود. از همین رو برخی اندیشمندان سیاسی آلمان در سده نوزدهم، ملت آلمان را «ملتی متأخر»^۱ نامیده‌اند، به معنای ملتی که همبستگی و اتحاد و انسجامش در قالب یک دولت ملی در مقایسه با انگلستان و فرانسه، دچار تأخیر بوده است. از زمان پیروزی نظامی پروس بر فرانسه، ایجاد وحدت میان پادشاهی‌های آلمانی‌زبان از سوی بیسمارک و تأسیس رایش دوم آلمان در ۱۸۷۱، تلاشی همه‌جانبه برای جبران این تأخیر و تبدیل شدن به قدرتی بزرگ، دولتی پایدار و ملتی نیرومند آغاز می‌شود. پیشرفت‌های صنعتی و گام‌های مؤثر رو به جلو، به‌ویژه در حوزه صنایع نظامی، چهره آلمان را دگرگون می‌کند. در واقع آلمان متحد، تردیدی در پذیرش علوم و فنون جدید و تبدیل آن به ابزاری برای گسترش قدرت ملی ندارد، لیکن از سوی دیگر همواره خود را در خطر امواجی می‌بیند که در قالب تحول‌طلبی‌های سیاسی، از کشور فرانسه برمی‌خیزند، وارد آلمان می‌شوند و قادرند سرنوشت سیاسی این کشور را تحت تأثیر قرار دهند. در واقع همسایگی با فرانسه، همسایگی با کشوری توفان‌زا و انقلابی است، یا به معنای دیگر همسایگی با سرچشمه ناآرامی و انقلاب. از همین رو آلمان متحد در رویارویی با این امواج تجدد سیاسی، واکنشی محافظه‌کارانه نشان می‌دهد و به سمت حفظ تمرکز در قدرت سیاسی و مقابله با حرکت‌های دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌رود. از مجموع این دو رویکرد، یعنی استقبال از بنیان‌های جهان جدید در حیطه دانش و فن، و ترس و وحشت و

محافظه‌کاری در رویارویی با تجدد سیاسی، رویکردی پدید می‌آید که «راه ویژه آلمانی»^۱ خوانده می‌شود. این رویکرد ترکیبی است که علاقه شدید به حفظ دولت متمرکز، مخالفت با توزیع و تمرکززدایی از قدرت، ترس از فردگرایی لیبرالی، دموکراسی نمایندگی، آزادی‌های سیاسی و حرکت‌های کارگری، در کنار توجه شدید به رشد صنعتی و افزایش و تعمیق قدرت ملی، با تکیه بر دستاوردهای دانش نوین. بر اساس این رویکرد، آلمان می‌بایست دولتی قدرتمند و متمرکز بنا نهد، تا بتواند با قدرت‌های بزرگ صنعتی مقابله کند، و این خود مستلزم جلوگیری از سرایت پیامدهای حرکت‌های انقلابی فرانسه به داخل آلمان است. در واقع در این رویکرد، دولت آلمانی واجد بیشترین ارزش و بها در جهت رشد و اقتدار ملت آلمان است.

این رویکرد ویژه، یعنی ترکیب دولت متمرکز و مقتدر با پیشرفت صنعتی و تکنولوژیک، توانست آلمان را تا پایان دهه نخست سده بیستم به قدرتی بزرگ تبدیل کند؛ دولتی که متمرکز، غیردموکراتیک و اقتدارگرایانه اداره می‌شد، اما در تولید فولاد، صنایع بزرگ و به‌ویژه در حوزه صنایع نظامی، از دو رقیب خود، انگلستان و فرانسه سبقت گرفته بود. اعتماد به همین قدرت نیز آلمان را به معرکه جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) کشاند که پیامد آن شکست آلمان، انقلاب و پایان عصر سلطنت مشروطه و تأسیس جمهوری وایمار در ۱۹۱۹ بود. در حقیقت، راه ویژه آلمانی توانست این کشور را در فاصله ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ به دولتی متحد و متمرکز، قدرتمند و پیشرفته تبدیل کند، اما شکست در جنگ جهانی اول و فروپاشی رایش دوم پایانی موقت بر این رویکرد در چارچوب دولت مشروطه سلطنتی بود (Blanning, 2000: 153).

راه ویژه آلمانی، به معنای ترکیب توسعه‌گرایی اقتصادی و صنعتی، برتری‌طلبی نظامی و اقتدارگرایی سیاسی سرانجام به تجربه ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان انجامید. از منظر اقتصاد سیاسی می‌توان گفت این تجربه، نمونه‌ای از اقتصاد متمرکز بود. ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان از زمان دستیابی به قدرت در ۱۹۳۳ تا زمان شکست آلمان در جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ در مقیاس جهانی با دو قطب اصلی قدرت درگیر شد. از سویی، بر اساس آموزه‌های پدران فکری ناسیونال‌سوسیالیسم، یعنی محافظه‌کاران انقلابی آلمان، کمونیسم خطری حیاتی برای دولت آلمان به‌شمار می‌رفت. از این‌رو سرکوب کمونیسم و برخورد با وابستگان ایدئولوژیک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در دستور کار دولت هیتلر قرار گرفت، و از سوی دیگر نیز لیبرالیسم، چه در سطح سیاسی و چه در سطح اقتصادی، به‌عنوان دشمن تلقی شد (Pfahl-Traughber, 1998: 47). حزب «ناسیونال‌سوسیالیست آلمان»، قانون اساسی جمهوری وایمار را که با گرایش به لیبرال‌دموکراسی سامان یافته بود، برجید و آزادی‌های سیاسی لیبرالی را از میان برد. در دوران جنگ جهانی دوم نیز آلمان همزمان با دموکراسی‌های لیبرال اروپای غربی و

ایالات متحده امریکا به عنوان مرکز و مبدأ سرمایه‌داری جهانی، و اتحاد جماهیر شوروی به عنوان مظهر اقتصاد متمرکز کمونیستی در جنگ بود. می‌توان گفت تجربه ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان که برآمده از رویکرد «راه ویژه آلمانی» بود، به درگیری همزمان با نمایندگان کمونیسم و کاپیتالیسم انجامید (Röpke, 1946: 171).

با تسلیم آلمان و اشغال این کشور از سوی نیروهای متفق، بزرگ‌ترین شکست این کشور از دید فرایند دولت‌سازی رقم خورد. نخست آنکه با شکست در جنگ و اشغال سرزمین آلمان، «حاکمیت» دولت آلمان از میان رفت، دوم آنکه از منظری هگلی، نهادهای نوپای «دولت سیاسی» آلمان که با حاکمیت ناسیونال‌سوسیالیست‌ها رفته‌رفته از میان رفته و به شکل تمام و کمال در شخصیت «پیشوا» (آدولف هیتلر) تجلی یافته بود، با شکست در جنگ جهانی دوم به‌طور کامل متلاشی شد، و سوم آنکه دولت بیرونی (جامعه مدنی) نیز با حکومت تک‌حزبی و توتالیتر نازی‌ها، مجالی برای تکوین و تکامل نیافت. در جمع‌بندی این دوران می‌توان گفت، تجربه محافظه‌کاری انقلابی آلمان و سنت «راه ویژه آلمانی» نتوانست نقشی ایجابی در فرایند تکوین دولت مدرن در آلمان ایفا کند.

قدرت‌های پیروز جنگ جهانی دوم، بر خلاف جنگ جهانی اول، که با تحمیل تعهدهای مالی سنگین به دولت آلمان در قالب «معاهده ورسای»^۱ زمینه فشار شدید بر اقتصاد این کشور، پیدایش تورم و رکود اقتصادی و سرانجام قدرت‌گیری ناسیونالیسم افراطی را فراهم کرده بودند، این بار راهی دیگر انتخاب کردند. از زمان تقسیم آلمان به دو کشور غربی (جمهوری فدرال) و شرقی (جمهوری دموکراتیک آلمان)، هریک از دو قطب قدرت جهانی یعنی ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی کوشیدند کشور زیر نفوذ خود را در نظام اقتصاد سیاسی مطلوب خود، ادغام^۲ کنند (Plumpe, 2016: 283).

جمهوری فدرال آلمان پس از سقوط رایش سوم و پایان اشغال متفقین پس از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۹ بنیان گذاشته شد. درحالی‌که در بخش اشغالی اتحاد جماهیر شوروی در شرق آلمان جمهوری دموکراتیک آلمان تأسیس شده بود، مناطق زیر اشغال امریکا، بریتانیا و فرانسه با هم متحد شدند تا جمهوری دموکراتیک فدرال ایجاد شود. بنیانگذاری جمهوری فدرال در آلمان، یک سنت فدرال را که از قانون اساسی انقلابی ۱۸۴۹ آلمان نشأت گرفته بود و با تأسیس دولت ملی فدرال بیسمارک در ۱۸۷۱ به اجرا گذاشته شده بود، زنده کرد. لندرهایی آلمان که پس از ۱۹۴۵ ایجاد شده بودند، با تصویب یک قانون اساسی موسوم به قانون پایه یک دولت مرکزی ایجاد کردند. این قانون مصالحه‌ای بین خواسته‌های نمایندگان آلمان در

1. Treaty of Versailles

2. Integration

شورای پارلمانی برای یک دولت فدرال مرکزی و خواسته‌های متفقین برای ایجاد یک فدراسیون نامتمرکز بوده است (صباغیان، ۱۴۰۰: ۱۴۲۲).

آلمان غربی (جمهوری فدرال آلمان) از زمان تأسیس تا زمان یگانگی دو آلمان و پیوستن آلمان شرقی به نظم سیاسی و جغرافیای سرزمینی آلمان غربی در ۱۹۹۰، نمونه‌ای از ایجاد و تکوین دولتی با گرایش به اقتصاد بازار و لیبرال‌دموکراسی را به نمایش گذاشت. در این مسیر ایالات متحده آمریکا و نهادهای تأثیرگذار نئولیبرالیسم تلاش کردند با اعطای کمک‌های مالی (مانند طرح مارشال با نام رسمی برنامه بهبود اروپایی)^۱ و اجرای طرح‌هایی چون اصلاح نظام مالی و واحد پول آلمان در ۱۹۴۸، آلمان را در فرایندی طولانی و پیچیده، با حفظ احتیاط (پیش‌هشیاری) راهبردی^۲ در نظم نئولیبرال غرب جذب و ادغام کنند. بازیابی «حاکمیت» دولت آلمان نیز به همین فرایند وابسته و مشروط شده بود.

جمهوری فدرال آلمان، که بر ویرانه‌های تلاش‌های پیشین بنا شده است، در واقع یک لیبرال‌دموکراسی مبتنی بر حقوق مستقیم و کرامت ذاتی انسان، فدرالیسم و حق تصمیم‌گیری نامتمرکز، محترم بودن مالکیت خصوصی در عین التزام به منافع جمعی و شناسایی ماهیت انسان به‌عنوان موجودی اجتماعی و برخوردار از حقوق اجتماعی است. بر مبنای قانون اساسی این کشور، که در ۱۹۴۹ به تصویب رسید، جمهوری فدرال آلمان یک «دولت اجتماعی»^۳ قلمداد می‌شود. بدان‌معنا که استیفای حقوق اجتماعی انسان و زمینه‌سازی برای تحقق خیر جمعی، از اصلی‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده این دولت است (Pötzsch, 1995: 25).

۶. تأثیر اردو لیبرالیسم بر ماهیت دولت در آلمان

شالوده‌های فکری نظام اقتصادی اجتماعی آلمان در نیمه نخست سده بیستم را اندیشمندان بنا نهاده‌اند که به‌نوعی متأثر از ریشه‌های فکری توضیح داده‌شده بوده‌اند. مهم‌ترین این اندیشمندان که بنیانگذار اردولیرالیسم آلمان شناخته شده، لودویگ ارهارد^۴، نخستین وزیر اقتصاد و دارایی آلمان فدرال پس از جنگ جهانی دوم، و سپس صدراعظم این کشور است. افراد شاخص دیگر عبارت‌اند از والتر اویکن^۵، فرانتس بوهم^۶، ویلهلم روپکه^۷، الکساندر روستف^۸ و آلفرد مولر آرماک^۹ که شالوده‌های نظری اردولیرالیسم را تثبیت کردند (Muresan, 2014: 91). اصلی‌ترین

1. Marshall Plan (the European Recovery Program, ERP)

2. Strategic Precautions

3. Sozialstaat

4. Ludwig Erhard

5. Walter Eucken

6. Franz Böhm

7. Wilhelm Röpke

8. Alexander Rüstow

9. Alfred Müller-Armack

مؤلفه‌های اندیشه بنیانگذاران اردولیبیرالیسم که از لحاظ فکری ریشه در سنت‌های فکری یونان باستان، مسیحیت و نیز عصر روشنگری دارد و در پیکربندی دولت جدید در آلمان تأثیرگذار بوده است، به شرح زیر بیان می‌شوند:

(الف) *باور به خیر جمعی، و اصالت جامعه: به‌مانند کلیتی مستقل از افراد که می‌بایست زندگی سعادتمند انسان را تضمین و زمینه‌های برخورداری و رفاه انسان‌ها را فراهم کند.*

(ب) *باور به لیبرالیسم سیاسی و دموکراسی پارلمانی: بنیانگذاران اردولیبیرالیسم با آنکه به زندگی جمعی و تثبیت قواعد زیست جمعی باور داشتند، اما برخلاف کمونیسم، فرد را قربانی نظم اجتماعی نمی‌کردند و باور داشتند زیست جمعی سعادتمندانه و فضیلت‌مدار، جز از راه احترام به آزادی و حقوق فردی امکان‌پذیر نیست. بر همین مبنا، می‌توان گفت جوهر اندیشه این اندیشمندان، رسیدن به نقطه‌ای بهینه (تعادل) میان آزادی فردی و عدالت اجتماعی است.*

(ج) *پیشینه مبارزه با فاشیسم: اندیشمندان یادشده در یک نکته دیگر نیز با یکدیگر مشابهت دارند و آن عبارت است از مخالفت نظری و عملی با رژیم ناسیونال‌سوسیالیست آلمان. همین امر نیز به کنار گذاشته شدن بسیاری از آنان از مناصب دانشگاهی، سیاسی و اجرایی در دوران سلطه نازیسم منجر شد. به هر حال، پس از شکست ناسیونال‌سوسیالیسم، شماری از آنها به مراجع تصمیم‌گیری بازگشتند و معمار نظم جدید اقتصادی-اجتماعی آلمان فدرال شدند.*

(د) *باور به دولت قوی: به‌عنوان تضمینی برای حراست و حفاظت از خیر جمعی و منافع همگانی (Ptak, 2004: 62). مکتب بازار اجتماعی یا اردولیبیرالیسم آلمان، در متن سنت اقتصادی لیبرال و نتولیرال خوانش‌شدنی و ادراک‌شدنی است. اندیشمندان کلیدی این مکتب به اصل رقابت به‌عنوان اصلی‌ترین بنیان اقتصاد آزاد باور داشتند. در عین حال این اندیشمندان بر این باورند که اصل رقابت برای حفظ خود، کافی و بسنده نیست. بدان‌معنا که اگر دولت پای خود را به‌طور کامل از رقابت واحدهای اقتصادی کنار بکشد و دخالت خود را به صفر برساند، به مرور واحدهای بزرگ‌تر، واحدهای کوچک‌تر را از صحنه رقابت خارج می‌کنند و آنچه در عمل باقی می‌ماند، «انحصار» است، این چیزی جز نابودی قاعده رقابت نیست. در نتیجه به‌منظور حمایت از اصل رقابت، دولت می‌بایست دخالت خود را در محدوده گونه‌ای داوری و نظارت، در حوزه اقتصاد حفظ کند. این دخالت در واقع معطوف به حفظ نظم، حمایت از قواعد و قوانین، شفافیت و جلوگیری از اغتشاش و تضييع حقوق فرودستان جامعه است. بر همین مبنا نیز، اقتصاد کنونی آلمان، یعنی اردولیبیرالیسم، ماهیتی ضد تراست‌ها و کارتل‌ها دارد و در تلاش است جلوی تجمع و تمرکز قدرت در دست این نهادها را بگیرد. مخالفت بنیادین با ایجاد کارتل‌ها و تراست‌ها، یا در واقع گرایش دولت به بازتوزیع ثروت و تمرکززدایی از آن،*

1. Starke Staatsführung

همپای تمرکززدایی از قدرت در منظومه هویتی این کشور جایگاهی ویژه دارد (Ptak, 2004: 174).

روی هم رفته می توان گفت اردولبرالیسم آلمان، گونه ای خوانش از اصول لیبرالیسم سیاسی و نئولیبرالیسم اقتصادی است که برخلاف قرائت فردمحور آنگلوساکسون، زیست جمعی، خیر عمومی، عدالت اجتماعی و نظم را به عنوان جزئی ذاتی از نظام اقتصادی و سیاسی خود تعریف می کند. مقوله نظم^۱ حتی در نام این مکتب نیز متجلی است. واژه «اردولبرالیسم» مرکب از دو واژه «آردو»^۲ و «لیبرالیسم» است. واژه نخست از معادل آلمانی نظم گرفته شده است و بیانگر آن است که در قرائت آلمانی از لیبرالیسم، ضرورت ساماندهی و نظم بخشی اجتماعی، از مؤلفه های زیربنایی نظام اقتصادی است. اردولبرالیسم در واقع تلاش اندیشمندان آلمانی برای ترکیب آزادی با مسئولیت و حقوق همگانی است (Young, 2014: 39-42).

اردولبرالیسم آلمان نیز در واقع چیزی جز ثمره ادغام آلمان در نئولیبرالیسم جهانی، همزمان با تعدیل لیبرالیسم اقتصادی به نفع گرایش های اجتماعی و مدنی نیست. در واقع، ایده های برجامانده از کهن ترین ادوار تاریخی غرب، با حفظ تداوم خود و پیدایش و تجلی در قالب اردولبرالیسم آلمان راهی میان این دو رویکرد گشودند: نخست) رویکرد مبتنی بر سلطه دولت بر بازار و نابود ساختن فرایندهای بازار به نفع اراده فائمه قدرت (اقتصاد متمرکز کمونیستی)، و دو) رویکرد متکی بر خودبنیادی مطلق بازار و در واقع سلطه فرایندهای بازار بر تمامی شئون و عرصه های زیست انسانی (لیبرالیسم های کیان^۳) (Audretsch & Lehmann, 2016: 136, 153).

۷. نتیجه

سازوکارهای اردولبرالیسم آلمان به راستی سازگار با تصویر هگل از دولت و کارکردهای آن است. چنانکه بیان شد، هگل به دنبال آن است که ضمن حفظ بازار و فرایندهای آن، این نهاد در کلیتی عقلانی به نام «دولت» ادغام شود. هگل، بازار را می پذیرد بدون آنکه در آن متوقف بماند. در کنار نهادها و سازمان های حکومتی و قانون اساسی، که در منظومه نظری هگل، مفهوم «دولت سیاسی» را می سازند، بازار نیز می بایست با ایجاد فضایی میان «دولت سیاسی» و افراد جامعه، زمینه جذب و ادغام «فرد» در «دولت» را فراهم کند. بررسی های این مقاله نشان داد که اردولبرالیسم به عنوان نقطه تلاقی سه سنت فکری و عملی یونان باستان، مسیحیت و عصر روشنگری، با تعدیل نئولیبرالیسم به نفع امر اجتماعی توانسته است همان فضای حائلی را میان افراد جامعه و نهاد های حکومتی پدید آورد که مورد نظر هگل بود. بدان معنا که پس از

1. Ordnung
2. Ordo
3. Hayekian Liberalism

جنگ جهانی، آلمان در فرایند ادغام در نئولیبرالیسم و سازه‌های اقتصادی و سیاسی آن، حاکمیت خود را به‌عنوان بخشی از جهان سرمایه‌داری باز یافت؛ در مقیاس داخلی، نهادهای «دولت سیاسی» خود را بر اساس معیارهای لیبرال دموکراتیک سامان داد و توانست در عین حال که بازار و معیارهای اقتصاد آزاد را مبنا قرار می‌دهد، با سازوکارهای دموکراتیک و عدالت‌خواهانه، مانند حضور سندیکاها، دخالت دولت در فرایند توزیع ثروت و جلوگیری از انباشت ثروت در دست کارتل‌ها، ایده‌های عدالت و خیر جمعی را نیز تا اندازه بسیاری عملی کند. ایجاد این فضای حائل به معنای «تکوین جامعه مدنی»، و از همین رهگذر، ایفای نقشی ایجابی در تکامل و تکوین دولت آلمان است. آزادی اقتصادی دلخواه لیبرالیسم چنانچه رها از هرگونه مداخله دولت باشد، می‌تواند با روند «تبدیل حقوق به کالا»، به ایجاد انحصار و در نهایت، گسترش محرومیت در جامعه بینجامد. اردولیبرالیسم آلمان در روند تاریخی خود با ایجاد و تثبیت جامعه مدنی (دولت بیرونی به تعبیر هگل) از یک‌سو با اصلاح لیبرالیسم به نفع خیر جمعی، در برابر این روند مقاومت کرده و از سوی دیگر به تکوین نهاد دولت در آلمان یاری رسانده است.

بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را شامل پرهیز از دزدی ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره، به‌طور کامل رعایت کرده‌اند.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. پلامناتز، جان. (۱۳۶۷) شرح و نقدی بر فلسفه سیاسی و اجتماعی هگل، ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی.
۲. چاندوک، نیرا. (۱۳۷۷) جامعه مدنی و دولت: کاوش‌هایی در نظریه سیاسی، ترجمه وحید بزرگی و فریدون فاطمی. تهران: مرکز.
۳. صباغیان، علی. (۱۴۰۰) «ریشه‌ها، ساختار و تحول فدرالیسم در جمهوری فدرال آلمان»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ۵۱، ۴: ۱۴۳۵-۱۴۱۷، <DOI:10.22059/jpls.2021.304721.2472>.
۴. وبر، ماکس. (۱۳۸۵) اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی. تهران: علمی فرهنگی.
۵. وینسنت، اندرو. (۱۳۹۴) نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
۶. هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش. (۱۳۷۸) عناصر فلسفه حق، یا خلاصه‌ای از حقوق طبیعی و علم سیاست، ترجمه مهبد ایرانی طلب. تهران: پروین.

ب) انگلیسی

7. Audretsch, David B. and Erik E. Lehmann. (2015) *The Seven Secrets of Germany: Economic Resilience in an Era of Global Turbulence*. Oxford and New York: Oxford University Press.
8. Biebricher, Thomas, et al., eds. (2022) *The Oxford Handbook of Ordoliberalism*. Oxford and New York: Oxford University Press.
9. Blanning, Timothy Charles William, ed. (2000) *The Oxford History of Modern Europe*. Oxford and New York: Oxford University Press.
10. Cole, Matthew; and Sören Hartmann. (2023, April 14) "Ordoliberalism: What We Know and What We Think We Know," *Modern Law Review* (Online), <DOI:10.1111/1468-2230.12806>.
11. Dullien, Sebastian; and Ulrike Guérot. (2012, February 2012) "The Long Shadow of Ordoliberalism: Germany's Approach to the Euro Crisis," *European Council on Foreign Relations* (ecfr.eu). Available at: https://ecfr.eu/publication/the_long_shadow_of_ordoliberalism_germanys_approach_to_the_euro_crisis (Accessed 18 May 2020).
12. Meiers, Franz-Josef. (2015) *Germany's Role in the Euro Crisis: Berlin's Quest for a More Perfect Monetary Union*. Heidelberg and New York: Springer.
13. Muresan, Stefan Sorin. (2014) *Social Market Economy*. Cham, Switzerland: Springer.
14. Plumpe, Werner. (2016) *German Economic and Business History in the 19th and 20th Centuries*. London: Palgrave Macmillan.
15. Remington, Thomas F. (2022) "Ordoliberalism Revisited," *Changing Societies & Personalities* 6, 1: 10–34, <DOI:10.15826/csp.2022.6.1.161>.
16. Roberts, John M. (2007) *The New Penguin History of the World*. London, UK: Penguin Books.
17. Röpke, Wilhelm. (1946) *The German Question*. Switzerland: Eugen Rentsch Verlag and Auburn, AL: Ludwig von Mises Institute.
18. Werner, Bonefeld. (2012) "Freedom and the Strong State: On German Ordoliberalism," *New Political Economy* 17, 5: 633-656, <DOI:10.1080/13563467.2012.656082>.
19. White, Jonathan. (2018) "Between Rules and Discretion: Thoughts on Ordoliberalism," in Josef Hien and Christian Joerges, eds. *Ordoliberalism, Law and the Rule of Economics*, 286-300. Oxford, UK: Hart Publishing. Available at: <http://eprints.lse.ac.uk/id/eprint/84105> (Accessed 2 May 2021).

ج) آلمانی

20. Löwenstein, Julius. (1927). "Die Staatsanschauung," in Hegels Staatsidee. *Philosophische Forschungen*, 22-50. Berlin, Heidelberg: Springer, <DOI:10.1007/978-3-662-34545-0_4>.
21. Pfahl-Traughber, Armin. (1998) *Konservative Revolution und Neue Rechte*. Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften, <DOI:10.1007/978-3-322-97390-0_6>.
22. Pötzsch, Horst. (1995) *Die deutsche Demokratie*. Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften.
23. Ptak, Ralf. (2004) *Vom Ordoliberalismus zur Sozialen Marktwirtschaft: Stationen des Neoliberalismus in Deutschland*. Wiesbaden: Springer, <<https://doi.org/10.1007/978-3-663-11779-7>>.
24. Young, Brigitte. (2014) "Ordoliberalismus – Neoliberalismus – Laissez-faire-Liberalismus," in Wullweber, Joscha, et al., eds. *Theorien der Internationalen Politischen Ökonomie. Globale Politische Ökonomie*. Wiesbaden: Springer VS, 33-48, <DOI:10.1007/978-3-658-02527-4_2>.



Research Paper

Ordoliberalism and State Building in Germany

Ali Sabbaghian^{*1} , Saeed Anvari² 

¹ Corresponding Author: Assistant Professor, Faculty of Law & Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: sabbaghian@ut.ac.ir

² A PhD Candidate, Faculty of Law & Political Science, University of Tehran, Iran. Email: saeedanvari63@ut.ac.ir

Abstract

Germany is recognized as one of the world's most powerful economies, with unique experiences in economic modeling and institutional building. Ordoliberalism is a German socioeconomic school which believes that the country can maintain its ideals of social justice, and at the same time, establish a unique governance model to substitute Anglo-Saxon classical liberalism in the context of market economy and neoliberalism, by avoiding the pitfalls of "market fundamentalism." In fact, the German nation-state has been confronted with internal and external crises and conflicts since the unification of German-speaking political units during Bismarck's time in 1871. Nevertheless, Germany is a distinctive case regarding political economy and state building. Germany introduced the unique model of state building in the form of ordoliberalism as a modified version of liberalism in favor of social ideals. Based on Hegel's definition, one can explain that ordoliberalism creates a separating wall between "the political state" and the social individual based on the market processes, thus safeguarding the "civil society", for which the institutions of the state are built in Germany. Ordoliberalism emerged during a severe crisis of liberal political economy in the Weimar Republic of Germany in the late 1920s. In fact, there was a sort of concerted political effort to restore the rationality of the free economy in the behavior of the state as well as the behavior of the market participants. Ordoliberalism— based on the teachings of ancient Greece, Christianity, and the Age of Enlightenment— became the theoretical backbone of the German social market economy. At the time, the liberal governance was presented as the necessary foundation of the free economy and as a force that could provide the framework of expected conditions for the intervention of the "invisible hand" in the economy to preserve its characteristic of "being free".

* **How to Cite:** Sabbaghian, Ali; and Saeed Anvari. (2023, Spring) "Ordoliberalism and State Building in Germany," *Fasl' nāmeḥ-ye siyāsāt (Politics Quarterly)* 53, 1: 163-185, DOI: <https://doi.org/1022059.JPQ.2020.267111.1007323>

Manuscript received: 14 July 2019; final revision received: 10 March 2023; accepted: 24 April 2023, published online: 14 June 2023



If economic liberty under liberalism means economy is completely free from any government intervention, there is the risk of the creation of monopolies and oligopolies, and the expansion of poverty in society by "Commodification of Rights". In its historical process, ordoliberalism in Germany prevented such an outcome by establishing the civil society (i.e., the external state in Hegel's terminology) and reforming liberalism in favor of the common good while still contributing to the formation of governmental institutions in Germany. Earlier ordoliberals had argued in favor of 'strong government', which could not be manipulated by corporate pressure, and underscored the concept of 'social market economy'. They cautioned that economic growth enhancing policies should not be at the expense of social programs. Domestically, Germany utilized democratic and fair mechanisms such as the presence of unions, state intervention in the equitable distribution of income and wealth, and preventing wealth accumulation by the cartels, based on respect for free-market principles. Principally, the paper aims to examine the evolutionary process of the German state during the 20th century by focusing on political economy and ordoliberalism. The primary goal is to explain how the ordoliberal system in Germany has been able to strike an optimal balance between the state and markets despite scores of ebbs and flows in the political history of Germany. At the same time, the article explores how the ordoliberal system has been integrated in the global neoliberal order while coordinating internal political forces in an effective way to build a democratic order. In short, the authors try to investigate the role of German ordoliberalism in the historical process of the evolution of the state in Germany. The two research questions to be answered are as follows: 1. What are the foundations and characteristics of the German state? 2. From the point of view of state building based on Hegel's theory of state, to what extent has ordoliberalism influenced German politics? Ordoliberalism, as a variant of neoliberalism (or a state-centric neoliberalism) has coordinated Anglo-Saxon liberalism for the benefit of the "collective good", and ordoliberal ideas have influenced postwar institution-building in Germany. In the research hypothesis, it is postulated that the strong state could regulate free markets to guarantee competition and social justice.

This study introduces the main elements of "neoliberalism" as a German interpretation of neoliberalism using a historical approach. The findings of this article demonstrate that ordoliberalism, as the convergence of three intellectual and practical traditions (i.e., ancient Greek, Christianity, and Enlightenment) has successfully created the intermediate space between individuals in society and governmental institutions that Hegel had envisioned while adapting neoliberalism in favor of the social good. After World War II, Germany was integrated into neoliberal international order and reasserted its economic power as part of the capitalist world but aspired to be a model of 'organized capitalism.' To achieve the research objective, Hegel's theory of the state is used. First, the authors explain the main components and definition of the state, as well as the primary features of each of these components. Then, Germany's main efforts toward state-building are examined through a historical lens. Finally, the conclusion highlights the role and contribution of ordoliberalism in creating and developing the German state institutions.

Keywords: Germany, Liberal Governance, Neoliberalism, Ordo-liberalism, State

Declaration of conflicting interests

The authors declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship, and/or publication of this article.

Funding

The authors received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

References

- Audreusch, David B. and Erik E. Lehmann. (2015) *The Seven Secrets of Germany: Economic Resilience in an Era of Global Turbulence*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Biebricher, Thomas, et al., eds. (2022) *The Oxford Handbook of Ordoliberalism*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Blanning, Timothy Charles William, ed. (2000) *The Oxford History of Modern Europe*. Oxford and New York: Oxford University Press.
- Chandok, Neera. (1998) *Jāme'eh-ye madani va dolat: kāvosh'hā-i dar nazari'yeh-ye siyāsi (Civil Society and the State: Explorations in Political Theory)*, trans. Vahid Bozorgi and Fereydoun Fatemi. Tehran: Markaz. [in Persian]
- Cole, Matthew; and Sören Hartmann. (2023, April 14) "Ordoliberalism: What We Know and What We Think We Know," *Modern Law Review* (Online), <DOI:10.1111/1468-2230.12806>.
- Dullien, Sebastian; and Ulrike Guérot. (2012, February 2012) "The Long Shadow of Ordoliberalism: Germany's Approach to the Euro Crisis," *European Council on Foreign Relations (ecfr.eu)*. Available at: https://ecfr.eu/publication/the_long_shadow_of_ordoliberalism_germanys_approach_to_the_euro_crisis (Accessed 18 May 2020).
- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich. (1999) *Anāsol-e falsafe-ye hagh (Elements of the Philosophy of Right)*, trans. Mehbod Irani Talab. Tehran: Parvin. [in Persian]
- Löwenstein, Julius. (1927). "Die Staatsanschauung (The State View)," in Hegels Staatsidee. *Philosophische Forschungen (Hegel's State Idea, Philosophical Research)*, 22-50. Berlin, Heidelberg: Springer, <DOI:10.1007/978-3-662-34545-0_4>. [in German]
- Meiers, Franz-Josef. (2015) *Germany's Role in the Euro Crisis: Berlin's Quest for a More Perfect Monetary Union*. Heidelberg and New York: Springer.
- Muresan, Stefan Sorin. (2014) *Social Market Economy*. Cham, Switzerland: Springer.
- Pfahl-Traughber, Armin. (1998) *Konservative Revolution und Neue Rechte (Conservative Revolution and the New Right)*. Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften, <DOI:10.1007/978-3-322-97390-0_6>. [in German]
- Plamenatz, John. (1988) *Sharh va Naghdi bar falsafe'yeh-e siyāsi va ejtemā'i-ye hegel (Commentary on Hegel's Political and Social Philosophy)*, trans. Hossein Bashiriyeh. Tehran: Ney. [in Persian]

- Plumpe, Werner. (2016) *German Economic and Business History in the 19th and 20th Centuries*. London: Palgrave Macmillan.
- Pöttsch, Horst. (1995) *Die deutsche Demokratie (The German Democracy)*. Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften. [in German]
- Ptak, Ralf. (2004) *Vom Ordoliberalismus zur Sozialen Marktwirtschaft: Stationen des Neoliberalismus in Deutschland (From Ordoliberalism to the Social Market Economy: Stations of Neoliberalism in Germany)*. Wiesbaden: Springer, <<https://doi.org/10.1007/978-3-663-11779-7>>. [in German]
- Remington, Thomas F. (2022) "Ordoliberalism Revisited," *Changing Societies & Personalities* 6, 1: 10–34, <DOI:10.15826/csp.2022.6.1.161>.
- Roberts, John M. (2007) *The New Penguin History of the World*. London, UK: Penguin Books.
- Röpke, Wilhelm. (1946) *The German Question*. Switzerland: Eugen Rentsch Verlag and Auburn, AL: Ludwig von Mises Institute.
- Sabbaghian, Ali. (2022, Winter) "Risheh'hā, sākhtār va tahavol-e federalīsm dar Jomhuri-e federal ālmān (Roots, Structure and Evolution of Federalism in the Federal Republic of Germany)," *Fasl'nāmeḥ-ye motāleāt-e hoghogh-e omomi (Public Law Studies Quarterly)* 51, 4: 1417-1435, <DOI:10.22059/jplsq.2021.304721.2472>. [in Persian]
- Vincent, Andrew. (2015) *Nazari'yeh'ha-ye Dolat (Theories of the State)*, trans. Hossein Bashiriyeh. Tehran: Ney. [in Persian]
- Weber, Max. (2006) *Akhlāgh-e protestāni va rohi'yeh-e sarmāyeh'dāri (The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism)*, trans. Abdul Karim Rashidian and Parisa Manouchehri Kashani. Tehran: Elmi farhangi. [in Persian]
- Werner, Bonfeld. (2012) "Freedom and the Strong State: On German Ordoliberalism," *New Political Economy* 17, 5: 633-656, <DOI:10.1080/13563467.2012.656082>.
- White, Jonathan. (2018) "Between Rules and Discretion: Thoughts on Ordoliberalism," in Josef Hien and Christian Joerges, eds. *Ordoliberalism, Law and the Rule of Economics*, 286-300. Oxford, UK: Hart Publishing. Available at: <http://eprints.lse.ac.uk/id/eprint/84105> (Accessed 2 May 2021).
- Young, Brigitte. (2014) "Ordoliberalismus–Neoliberalismus–Laissez-faire-Liberalismus (Ordoliberalism– Neoliberalism– Laissez-faire Liberalism)," in Wullweber, Joscha, et al, eds. *Theorien der Internationalen Politischen Ökonomie, Globale Politische Ökonomie (Theories of International Political Economy. Global Political Economy)*. Wiesbaden: Springer VS, 33-48, <DOI:10.1007/978-3-658-02527-4_2>. [in German]



This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC-BY) license.